

در اینججا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بتپرستان می گوید: آیا آنها نمی بینند که این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد (ا فلا یرون الایرجع الیهم قولا و لا یملک لهم ضرا و لا نفعاً).

یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سوالات بندگانش را پاسخ گوید آیاتنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلائی، صدائی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد میتواند دلیل پرستش باشد. و به فرض که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال میتواند معبود باشد؟!

کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بیجان را که گاهگاه صدائی نامفهوم از آن برمیخیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟ بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی ( علیه السلام ) و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه بانحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد، چنانکه قرآن می گوید: «هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید» فریب نخورید و از راه توحید

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۳

منحرف نشوید (و لقد قال لهم هارون من قبل یا قوم انما فتنتم به). سپس اضافه کرد: «پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده» (و ان ربکم الرحمن). برده بودید شما را آزاد ساخت، اسیر بودید رهائی بخشید، گمراه بودید هدایت کرد، پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتان نمود. «اکنون که چنین است شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید»

(فاتبعونی و اطیعوا امری).

مگر فراموش کرده‌اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعت مرا بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می‌کنید؟ چرا خود را به‌دره نیستی سقوط می‌دهید؟

ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلائل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، باصراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و «گفتند ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می‌دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد» (قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی). خلاصه دو پا را در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۴

این نیست، باید برنامه گوساله پرستی همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر مبردار! و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را.

ولی بطوری که مفسران نوشته‌اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می‌کند - هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد و دوری‌گزید، مبادا اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه‌های انحرافیشان گردد.

عجیب اینکه: بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این دگرگونیهای انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آنها با خود داشتند جمع کنند، در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره‌ای از روایات ششصد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت.

ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم

از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند .

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۵

نکته‌ها:

### ۱ - شوق دیدار!

برای آنها که از مساله جاذبه عشق خدا بی‌خبرند گفتار موسی در پاسخ سؤال پروردگار پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار ممکن است عجیب آید آنجا که می‌گوید: «و عجلت الیک رب لترضی» پروردگار! من به سوی تو عجله کردم تا رضایت را جلب کنم. ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده‌اند که:

وعده وصل چون شود نزدیک

### آتش عشق تیزتر گردد

به خوبی می‌دانند که چه نیروی مرموزی موسی را به سوی میعادگاه الله می‌کشید و آنچنان با سرعت می‌رفت که حتی قومی را که با او بودند پشت سر گذاشت.

موسی پیش از آن حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها چشیده بود، او می‌دانست که تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات نیست. آری چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته‌اند و به مرحله عشق حقیقی، عشق معبود جاودانی گام نهاده‌اند، عشق خداوندی که هرگز فنا در ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و خوبی بی‌حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه خوبی همه خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است.

بزرگ پروردگار! ذره از این عشق مقدس بما بچشان.  
امام صادق (علیه السلام) - طبق روایتی - می‌فرماید: المشتاق لایشتهی طعاما، و لا یلتذ شرابا، و لا یستطیب رقادا، و لا یانس حمیما و لایاوی دارا...

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۶

و یعبید الله لیلا و نهارا، راجیا بان یصل الی ما یشتاق الیه... کما أخبر الله عن موسی بن عمران فی میعاد ربه بقوله و عجلت الیک رب لترضی: «مشتاق

بیقرار نه میل به غذا می‌کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت میبرد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می‌گیرد و نه در خانه‌ای آرام خواهد داشت... بلکه خدا را شب و روز بندگی می‌کند، به این امید که به محبوبش (الله) برسد... آنچنان که خداوند از موسی بن عمران در باره میعادگاه پروردگارش نقل می‌کند و عجلت الیک رب لترضی.»

## ۲ - حرکت‌های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء

معمولا در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می‌کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی‌شوند، معمولا تفاله‌هایی از آن باقی میمانند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش برمی‌خیزند و با تفاوت شرائط و کمیت و کیفیت آنها، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می‌زنند.

در جنبش انقلابی «موسی بن عمران» به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود. او که - مانند همه رهبران جنبشهای ارتجاعی - به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و می‌دانست با استفاده از این ضعفها می‌تواند غائله‌ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله‌ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۷

قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله‌ای دیگر) تا صدائی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب (غیبت چند روزه موسی) و با توجه به اینکه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست، تقاضای بتی از موسی کردند، خلاصه با استفاده از تمام ضعفهای روانی و فرصتهای مناسب زمانی و مکانی، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آنچنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.

این توطئه هر چند به مجرد بازگشت موسی و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی بازنگشته بود چه می‌شد؟ به

یقین برادرش هارون را یا می‌کشتند و یا آنچنان منزوی می‌کردند که صدای او به گوش هیچکس نرسد!

آری هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملاً به هوش بود، کمترین حرکت‌های شرک‌آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت، و توطئه‌های دشمن را در نطفه خفه کرد.

ضمناً باید به این واقعیت توجه داشت که بسیاری از انقلاب‌های راستین به دلایل مختلفی در آغاز متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می‌کند، و به همین دلیل باید کوشش کرد که هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آنچنان ساخته شوند که بهیچوجه طوفانهای ضدانقلاب آنها را تکان ندهد و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند.

یا به تعبیر دیگر این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند و بدون شک این امر مهم نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید که این زمان هر چه ممکن است کوتاه‌تر شود.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۸

در باره این‌که سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

### ۳- مراحل رهبری

بدون شک هارون در غیاب موسی در انجام رسالت خویش کمترین سستی به خرج نداد، ولی جهالت مردم از یکسو، و رسوبات دوران رقیت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوششهای او را خنثی کرد.

او طبق آیات فوق وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

نخست به آنها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شما است، تا مغزهای خفته بیدار شود و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (یا قوم انما فتنتم به).

مرحله دوم این بود که نعمتهای گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود بیاد آنها آورد، و مخصوصاً خدا را با صفت رحمت عامه‌اش توصیف کرد، تا اثر عمیق‌تری بگذارد و هم آنها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (و ان ربکم الرحمن).

مرحله سوم این بود که آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی ازبرادرش موسی کرد (فاتبعونی).  
و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشناساخت (و اطیعوا امری).  
۴ - پاسخ به یک اشکال  
مفسر معروف فخر رازی در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است و آن اینکه می گوید، شیعه به گفته معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام)

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۷۹

انت منی بمنزلة هارون من موسى (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی) برای ولایت علی (علیه السلام) استدلال کرده اند، در حالی که هارون در برابر انبوه عظیم بت پرستان هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.  
اگر براستی امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رحلت او راه خطا پیمودند بر علی (علیه السلام) واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچگونه ترس و تقیه فاتبعونی و اطیعوا امری بگوید، چون چنین کاری را نکرد ما می فهمیم که راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است.

ولی گویا فخر رازی از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است.  
۱ - اینکه می گوید علی (علیه السلام) چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است، زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده، در کتاب نهج البلاغه فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه شقشقیه (خطبه سوم و خطبه ۸۷ و خطبه ۹۷ و خطبه ۹۴ و خطبه ۱۵۴ و خطبه ۱۴۷ که همگی در این زمینه سخن می گوید).

در جلد پنجم تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۷ سوره مائده پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که خود علی (علیه السلام) کرارا به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش استناد کرده است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۹ به بعد مراجعه فرمائید).

بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرائط خاصی بود، منافقانی که

در انتظار وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهائی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۰

اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت ابوبکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی (علیه السلام) به خاطر همین امر نیز کوتاه آمد تادشمن سوء استفاده نکند.

اتفاقا هارون - با اینکه موسی در حیات بود - در برابر سرزنش برادر که چرا کوتاهی کردی صریحا عرض کرد انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی - اسرائیل: «من از این ترسیدم که به من بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی» (طه - ۹۴) و این نشان می دهد که او هم به خاطر ترس از اختلاف تا حدی کوتاه آمد.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۱

آیه ۹۲ - ۹۸

آیه و ترجمه

۹۲ قال یهرون ما منعک اذ راءیتهم ضلوا  
۹۳ اءلا تتبعن اء فعصیت اءمری  
۹۴ قال ینؤمن لا تاخذ بلحیتی و لا براءسی انی خشیت اءن تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی  
۹۵ قال فما خطبک یا سامری  
۹۶ قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اءثر الرسول فنبدتها و کذلک سولت لی نفسی  
۹۷ قال فاذهب فان لک فی الحیوة اءن تقول لا مساس و ان لک موعدا لن تخلفه و انظر الی الیهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا  
۹۸ انما الیهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء علما

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۲

ترجمه :

- ۹۲ - گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.
- ۹۳ - از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!
- ۹۴ - گفت : ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر!، من ترسیدم بگوئی تو میان بنی - اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی.
- ۹۵ - (موسی رو به سامری کرد و) گفت، تو چرا این کار کردی، ای سامری؟!
- ۹۶ - گفت : من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آنها را افکندم، و این چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد!
- ۹۷ - (موسی) گفت: برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) خواهی گفت با من تماس نگیر! و تو میعادی (از عذاب خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و بین ما آنها نخست می سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!
- ۹۸ - معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نمی باشد، و علم او همه چیز را فرا گرفته.

تفسیر:

### سرنوشت دردناک سامری!

به دنبال بحثی که موسی ( علیه السلام ) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم، آیات مورد بحث نخست گفتگوی موسی ( علیه السلام ) را با برادرش هارون ( علیه السلام ) و سپس با سامری را منعکس می کند.

نخست رو به برادرش هارون کرده «گفت: ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی ننمودی»؟! (قال یا هارون ما منعك اذ رايتهم ضلوا الا تتبعن).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم نگفتم جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز و راه مفسدان را در پیش مگیر.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۳

تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برنخواستی؟  
بنابراین منظور از جمله «الا تتبعن» این است که چرا از روش و سنت من



در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی.  
اما اینکه بعضی گفته‌اند منظور از این جمله این است که چرا به همراه اقلیتی  
که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی، بسیار  
بعید به نظر می‌رسد و با پاسخی که هارون در آیات بعد می‌گوید، چندان  
تناسب ندارد.

سپس موسی اضافه کرد: «آیا تو در برابر فرمان من عصیان کردی؟! (۱)  
فصیت امری).

موسی با شدت و عصبانیت هر چه تمام‌تر این سخنان را با برادرش می‌گفت و  
بر او فریاد می‌زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می‌کشید.  
هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد، و از  
التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت:  
«فرزند مادرم! ریش و سر مرا بگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم  
و درگیری پیدا کنم تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می‌افتد، و از این  
ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگوئی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه  
افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی» (قال یا بن ام لا تاخذ  
بلحیتی و لا براءسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب  
قولی).

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به  
سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح است (سوره  
اعراف آیه ۱۴۲).

او می‌خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می‌کردم، بر خلاف دستور

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۴

تو بود، و حق داشتی مرا مؤاخذه می‌کردی. و به این ترتیب هارون بی‌گناهی  
خود را اثبات کرد، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره اعراف آیه  
۱۵۰ آمده: ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی: «این جمعیت نادان، مرا در  
ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند» من بی‌گناه، بی‌گناه.  
در اینجا این سؤال پیش می‌آید که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)  
(بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث و عتاب و خطاب  
شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می‌کند چگونه قابل توجیه  
است؟

در پاسخ می‌توان گفت: که موسی یقین داشت برادرش بی‌گناه است، اما با این عمل دو مطلب را می‌خواست اثبات کند: نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده‌اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مساله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته‌اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعد از آنهمه تعلیمات و دیدن آنهمه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می‌شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می‌دهد، انسان دست می‌برد و یقه خود را چاک می‌زند و بر سر می‌زند، تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آنها این برنامه‌ها، مؤثر است و قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است. دیگر اینکه بی‌گناهی هارون با توضیحاتی که می‌دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی‌کنند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۵

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او، به محاکمه سامری پرداخت و «گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیزانگیزه تو بود ای سامری؟! (قال فما خطبک یا سامری).

او در پاسخ گفت: «من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند» (قال بصرت بما لم یبصروا به).

«من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا را گرفتم، و سپس آن را به دورافکندم و اینچنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد»! (فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبدتها و کذلک سولت لی نفسی).

در اینکه: منظور سامری از این سخن چه بوده؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است:

نخست اینکه: مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده‌های خشک شده دریا در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، قسمتی از خاک

زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتیم، و برای امروز ذخیره کردم، و آن را در درون گوساله طلایی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است!

تفسیر دیگر اینکه: من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم، و سپس در آن تردید کردم و آن را بدور افکندم، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم، و این در نظر من جالب‌تر و زیباتر بود!

طبق تفسیر اول، «(رسول)» به معنی «(جبرئیل)» است، در حالی که در تفسیر دوم «(رسول)» به معنی موسی است.

«(اثر)» در تفسیر اول به معنی خاک زیر پا است، و در تفسیر دوم به معنی بخشی از تعلیمات است، «(نبذتها)» در تفسیر اول به معنی افکندن خاک در

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۶

درون گوساله است، و در تفسیر دوم به معنی رها کردن تعلیمات موسی (علیه السلام) است و بالاخره «(بصرت به بما لم یبصروا به)» در تفسیر اول اشاره به مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی در باره آئین موسی (علیه السلام) است.

به هر حال هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است، ولی رویه‌مرفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می‌رسد، بخصوص اینکه در حدیثی در کتاب «(احتجاج طبرسی)» می‌خوانیم هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آنها «(حسن بصری)» بود، والواهی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرمود: فوراً یادداشت می‌کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می‌کنی؟! عرض کرد آثار و سخنان شما را می‌نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم، امیر مؤمنان فرمود: اما ان لكل قوم سامریا و هذا سامری هذه الامة! انه لا يقول لامساس و لكنه يقول لا قتال: «(بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی (علیه السلام) این است که هر کس به سامری نزدیک می‌شد می‌گفت لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مردم می‌گوید لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت).

از این حدیث چنین استفاده می‌شود که سامری نیز مرد منافقی بوده‌است که با استفاده از پاره‌ای مطالب حق بجانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته‌است و این معنی با تفسیر دوم مناسب‌تر می‌باشد.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۲۸۷

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی ( علیه‌السلام ) به هیچ‌وجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور در باره او و گوساله‌اش داد: نخست این‌که به او گفت: «باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس‌نگیری، و بهره‌تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک می‌شود خواهی گفت: با من تماس نگیر!» (قال فاذهب فان لك في الحياة ان تقول لا مساس). و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به‌انزوای مطلق کشانید.

بعضی از مفسران گفته‌اند که جمله «لا مساس» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی ( علیه‌السلام ) است که در باره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می‌شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی‌آمد، احدی با او تماس نمی‌گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود، و در بیابان‌های متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعت‌های خود می‌خواست، گروه‌های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این‌گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت‌تر است، چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می‌رانند. بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی در باره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری رموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی‌توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می‌گرفت، گرفتار بیماری می‌شد.

